کیوان قزوینی و اقبال آشتیانی

مدرسی چهاردهی، نورالدین

فرزانه ارجمند گرانمایه جناب آقای وحیدنیا مدیر ارزندهء مهنامه‏ گرانقدر وحید:

این ناچیز که از ارادتمندان کیوان قزوینی بوده و تا آخرین لحظات‏ حیاتش شرف حضور داشته است ضمن انتشار کتب منطبعه کیوان مکاتیب استاد گرانقدر را طی سالیان دراز گردآورده و افاضل عصر از محضر وی پرسشهائی‏ نمود و به جوابهائی مقنع و دل‏نواز سرافراز گشته‏اند،از زمره این افراد محمد قزوینی،دکتر قاسم غنی،پرفسور بلوشه،رشید یاسمی و عباس اقبال آشتیانی‏ را می‏توان نام برد.

قزوینی در یکی از مکاتیب خود بعنوان کیوان چنین نگاشته‏اند:سلام‏ بر تو ای مراد نادیده ما و توانای توانا که در نبرد با خود نیرومند شدی و به ترک‏ جهانی مرید گفتی و پشت به غیر خدا نمودی معانی لفظ خدا را برای ما شرح‏ بده و از کتب خود برای ما بفرست.و مرحوم عباس اقبال آشتیانی نیز که تقریظی‏ بر شرح رباعیات خیام کیوان قزوینی مرقوم داشته‏اند شعری از سروده‏های کیوان‏ را خواستار گردیده‏اند.

اینک پاسخ آن نقل از کتاب(مکاتیب کیوان قزوینی)که تاکنون‏ بحلیله طبع در نیامده،جهت استفاده همگان به آن نشریه با ارج تقدیم میدارد.

نور الدین مدرسی چهاردهی

تا آفتاب باشد بر تو سلام بادا تا شب بروز آید روزت بکام بادا

تأخیر پاسخ مهین‏نامه آن یگانه عزیز مورخ عصر حاضر که توانا بود قلمش و ثابت باد در این کار مقدس قدمش از آن بود که این ناچیز شاعر و بر نظم‏ سخن قادر نیست ترس آنستکه رخاوت شعرش که بندرت بر زبانش می‏رود با اقرار بناروائی بزرگتر عیب آن نغز کتاب شیوای شما گردد و ناخن هم بر چهره‏ زیبای اشعار دیگر آن بیهمتانامه زند اما نظریه اثبات احاطه و استقرار تام آن‏ یگانه مؤلف که ماغاد رغثا ورئا وانی بکلما سمع و رای احوی التمر دالنوی و ما کان غثانا احوی فصار کتابه المفرد فی بابه جامع الشماطیط و لامع النحاطیط که اشعار غیر شاعران را هم دارد و ناچیز انرا نیز بچیزی می‏شمارد اینک مبادرت‏ بر جسارت نموده می‏نگارد که کیوان نام نژادی این ناچیز است نه تخلص شعری‏ که شعرش بتخلص نمیارزد چونکه حضرت آذر کیوان(مراد باطنی شیخ بهائی)را جد اعلای خود یافته در کیوان نامه صفحه 76 تا 84 از آن حضرت‏ نامبرده و کلماتی آورده.کیوان در 24 ذیحجه 1277 در قزوین متولد شده و در این ذیحجه 1352 هفتاد و پنج سال قمری را تلف نموده و هنوز هم مشغول‏ ابطال وقت جهان و اتلاف عمر خود است تا کی این تلف‏کاری امتداد یابد.از پنج‏ سالگی بمکتب رفته و تاکنون دست از دامن تحصیل نکشیده و در این بین به انواع‏ ریاسات علمی و دینی و شریعتی و طریقتی رسیده و به نیروی ریاست بزیر دستانش‏ ستمها کرده و از بالادستان و همسرانش هم ستمها کشیده و طبیعت را دادگری‏ منتقم دیده و چون سلول ریاست در مغزش ناتوان بود و چنان نبود که روی انصاف‏ طبیعی را بپوشاند پس از شصت سالگی ترک همه ریاسات نموده با اقرار به عدم‏ لیاقت خود در زاویه ترک هر ادعائی نموده.

زان خرمی و فرهی‏ برگشته و پهلو تهی‏ بنشسته تنها رو بخود ترک خوشی کرده عیان‏ پشت از همه روآوران‏ کس در جهان داری نشان‏ بر خود ستم کرده چنان‏ که من به حال خویشتن

گذشتن از سه هزار مرید کار هرکسی نیست خدایش مدد فرموده و درانصاف‏ برویش گشود که خود را در محکمهء وجدان با مریدان احضار شده دیده در خود هنرهائی که ارزش به تعظیمات آنها داشته باشد ندید لذا دست از سر آنها برداشت‏ و آنها را به حال خود گذاشت و بتحویل دادن کارهای علمی و دینی شصت سالهء خود بمدیر کل(طبیعت)پرداخت بنوشتن و طبع و نشر دادن با مال حلال و رنج تن‏ خودش تا باهم سنجیده شود عطایای خدا به او از مال و فکر و قوی و اعضا و فراغت‏ وقت با زحماتی که در راه تحقیق علم و دین کشیده و آنچه براستی بدون خود- پرستی فهمیده و تحویل جامعه بشر داده که آیا باهم برابر است یا نه بصرفه‏جوئی‏ عمر و فکرش را خرج کرده یا به اسراف چه‏قدر از آنها را برای راحت خود برداشته‏ و چه‏قدر در راه عمل و تحقیق گذاشته تا راه دیگران نزدیک شود و از تحقیقات او استفاده نمود با بصیرت و آسانی راه خدا و آخرت خود را به‏پیمایند و این‏ سنجیدن که نامش میزان قیامت است خیلی خطرناکست جگرها جون شود و گردنها دراز و چشم امید باز تا چه از آب برآید باقی‏دار شود یا سر بسر آید در ضمن این تحصیلات ممتده‏اش گاهی بعضی مطالب علم و دین و عرفان(که بیشتر از همه منظورش بود)بطور نظم بر خاطرش گذشته و این اندازه را شاعری نشاید نامید زیرا دارای روح شعر نیست فقط اهتزاز طبیعت است که همه کس دارد مثلا در حمد و ثنا دردیباچه هر کتاب گفته:

حمد آن خدائی را سزد کاورد بیرون از عدم‏ عقل و نفوس و طبع را وآنگه منظم ساخت هم‏ آراست عالم را بخود پیراست خود را از خفا اوصاف و دانش شد عیان این نقشهای مرتسم‏ تسبیح خود را کرد او در خلق و نظم جسم و جان‏ ما نیز حمدش را اداء بر خلق و بر نظم اتم

و در اقتباس و استقبال یک رباعی خیام گفته:

اسرار جهان را نه تو دانی و نه من‏ وین خنگ فلکرا نه تو رانی و نه من‏ تغییر قضا و قدر از کلی و جزء ممکن نبود دام مغنه تار متن

چون کیوان ناچیز سه زبان را نیکو می‏داند با ریشهء لغات و نحو و صرف‏ و مثلها و بدایع آنها در هر سه زبان هم چند نظمی بهم یافته و هم نثر از جمله علم‏ منطق را و علم تجوید قرائت را کاملا بنظم عربی درآورده و خود شرح عربی‏ بر آنها نوشته و هریک کتاب مستقلی شده و بترکی نیز غزلی گفته است.

عباس کیوان قزوینی

اعزام این هیئت به دربار امیر تیمور یکی از نخستین گامهائی بشمار می‏رود که در راه برقراری مناسبات دوستانه بین یک کشور مسیحی اروپائی و یک کشور مسلمان آسیائی بر- داشته شده است و مقدمه برقراری روابط سیاسی بعدی بین کشورهای مختلف جهان صرفنظر از اختلاف‏نژاد و مذاهب آنها،محسوب می‏شود.ولی گذشته از اینها،اعزام سفیران‏ اسپانیا به دربار امیر تیمور،برای اروپائیان نتیجه مهم دیگری نیز داشته است و آن سفرنامه- ای است که کلاویخو بعنوان ره آورد این مسافرت از خود بیادگار گذاشته است.

وی در این کتاب اطلاعات جالب و ارزنده‏ای درباره یکی از بزرگترین و مرموز- ترین جهانگشایان شرق و نیز درباره سرزمین‏های وسیع او و همچنین شهر افسانه‏ای سمرقند بدست می‏دهد.

کلاویخو که به اهمیت مأموریت هیأت اعزامی توجه داشته است در مقدمه سفرنامه‏ خود چنین می‏نویسد:«از آنجائی که مأموریت این هیئت بسیار دشوار است و سرزمینهائی‏ که مورد بازدید آن قرار می‏گیرند بسیار وسیع می‏باشند.مفید و ضروری بنظر می‏رسد که شرح‏ اماکن و سرزمینهائی که این هیئت از آنها بازدید می‏کنند و نیز وقایعی که برای اعضای این‏ هیئت رخ می‏دهند،به رشته تحریر درآیند تا از خطر فراموشی مصون بمانند.»